مجله‌ی علمی شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز
سال یازدهم، شماره‌ی دوم، تابستان ۱۳۹۸، پیاپی ۴۰، صص ۵۳-۷۶

نقد و تحلیل تعاریف «حُسن طلب» همراه با دریافتی تازه از آن

منوچهر تشکری* محمدرضا صالحی مازندرانی کاظم جعفری نیک*****
دانشگاه شهید چمران اهواز

چکیده

حُسن طلب، از آرایه های ادبی است که نیاز و خواسته ای را با شیوه‌ی نیکو و اثرگذار برای شنونده‌ی خویش بیان می نماید؛ این آرایه ادبی به عنوان یک متغیّر در بدیع معنوی، بر پایه‌ی نیاز، نوع تقاضا و جایگاه مخاطب، به‌گونه‌های متفاوتی در قالب‌های شعری پدیدار می‌گردد و در مرکز آن طلب به عنوان یک سخن هدفمند نمود دارد. اجزای سازنده‌ی بافت شعر، همچون واژگان و زبان، تصویر،آهنگ کلام، عاطفه، لحن و جایگاه سخن که موجب حُسن آن می شوند، با تأثیرپذیری از عواملی مانند شخصیّت شاعر، سبک شعری، نوع مخاطب، مطلوب یا خواسته‌ی شاعر، شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی حاکم برجامعه‌ای که شاعر درآن زندگی می‌کند، سبب بیان طلب می‌شوند؛ این نکته در تعاریف کتاب‌های پیشین بدیع و بلاغت نیامده است. این مقاله با بررسی، نقد و تحلیل تعاریف موجود درمنابع بلاغی، بر پایه‌ی شیوه‌های استفاده‌ی شاعران ازحسن طلب، تعریفی نوین با دیدگاهی تازه، از این آرایه، ارائه کرده است.

واژه‌های کلیدی: سخن‌ادبی، بدیع، حسن‌طلب، نیاز، مخاطب‌خاص.

* استادیار دانشگاه شهید چمران اهواز، tashakori_m@yahoo.com (نویسنده‌ی مسؤول)
** دانشیار دانشگاه شهید چمران اهواز، salehi_mr20@yahoo.com
***کارشناس‌ارشد دانشگاه شهید چمران اهواز، k_ jafari68 yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۹۶/۱۲/۲۹ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۷/٤/۲۷

۱. مقدّمه

ازجمله نارساییهاییکه در کتابهای بلاغی بهچشممیخورد، ارائهی تعاریف ناتمام دربارهی برخی آرایه های ادبی است که همهی ویژگیها را بیان نمیکنند. ازآنجا که این کتابها بر پایهی سنّتهای ادبی نوشتهشدهاند، نویسندگان آنها تنها با بازبینی تعاریف بلاغی پیشین و بدون درنظرگرفتن نمونههای شعری و زمان پیدایش آنها، تعاریفی نارسا برای آرایهها بیان کردهاند. نیز، به این امر بیتوجّه بودهاند که بهرهگیری از این امکانات شعری، تنها به شیوهی کاربرد شاعر برنمیگردد؛ بلکه به عواملیدیگر چون مخاطب شعر، تأثیر فضای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی سراینده، شخصیت وی و...هم بستگی دارد. به عبارت دیگر، تعاریف موجود، از توصیف و تبیین واقعیتها به دور هستند و به شیوهای تجویزی، ارائه شدهاند. دربارهی حسنطلب، به عنوان آرایهای که از آغاز پیدایش شعر فارسی درگونهی ستایشی آن بهکارمیرفته و نیز به عنوان یک سنّت شعری در نخستین کتابهای بلاغی موجود بوده است، تعاریف متعدّدی آمده که صرفاً به شکل تجویزی و بدون درنظرگرفتن عوامل تأثیرگذار در چگونگی بیان آن از آغاز تا به امروز است. ازآنجا که غایت سخن ادبی، تأثیرگذاری است، پرسش اساسی، این است که نویسندگان کتابهای بلاغی چگونه لحن بیان طلب را در دسترسی به مطلوب شاعر(رسیدن به غایت تأثیر) مؤثّر دانستهاند. در بیشترتعاریف موجود اینگونه بیان شده که طلب باید از الحاح و اصرار، تهدید و هجو به دور و بهصورت پوشیده بیان شود تا شاعر به مطلوب خود برسد؛ حالآنکه این بایدها از جانب شاعران رعایت نشده ونقض گردیده است:

ای که هر دم ز تبّت خُلقت — صد شتر بار مشک در سفرند
گردن اشتران دهی پُر زر — به کسانی که سرور هنرند
تا تو اشتر سواری اندر فید — خار و حنظل به فید، گُل شکرند
پیش اشتر دلی چو خاقانی — یاد تو جز به جام جم نخورند
دوش در ره بماندهاند مرا — اشتری دَه که زیر بار درند
اشتری دِه که بار من بکشد — ور فروشم به تازیای بخرند
ور بندهی، دهمت صد دشنام — که یکی زآن به اشتری نبرند!

(خاقانی،۱۳۹۱: ۸۵۰-۸۵۱)

این قطعه را خاقانی در تقاضای «شتر» برای دوست خود، امیر اسدالدّین سروده که همراه با الحاح و تهدید است. اگر تعاریف موجود را بپذیریم، شاعر نمی‌بایست به مطلوب خود، دست‌یافته باشد؛ امّا چون قطعه به ممدوح رسید، دَه‌شتر برایش فرستاد و خاقانی، قطعه‌ی زیر را برای سپاسگزاری از وی سرود:

میر چون هفت بیت من خوانده است دَه شتر بارگیر فرموده است
با نُه افلاک همبرند مرا این دَه اشتر که میر فرموده است
(همان:۸۵۱-۸۵۰)

۲. روش و پیشینه‌ی پژوهش

این مقاله بر اساس بررسی و تحلیل منابع عربی و فارسی درباره‌ی آرایه‌ی حسن طلب نوشته شده است. نخست، تعاریف عربی و فارسی درباره‌ی آرایه‌ی یاد شده، بازنگری و نقد گردیده و پس از بیان شباهت‌ها، تفاوت‌ها و کاستی‌های آن‌ها، ضمن برشمردن ویژگی‌های آرایه با نمونه‌های شعری، بر پایه‌ی دلایل علمی، تعریفی جامع از آن ارائه شده و سپس طبقه‌بندی تعاریف حسن طلب بر اساس کهن‌ترین کتاب‌های بلاغی عربی و فارسی انجام‌گرفته است.

پیشینه‌ی حسن طلب به نخستین گونه‌ی رسمی شعر فارسی یعنی مدح و ستایش بازمی‌گردد؛ این آرایه در شعر ستایشی فارسی، چه ازنظر قالب و چه اجزا و ارکان آن، درآغاز به پیروی از شعر عربی به‌کارگرفته شده است. شعر ستایشی، در ادب عربی، درحدود چهار قرن پیش از فارسی سروده می‌شده است؛ لذا با توجّه به تأثیرگذاری ادب عربی بر ادب فارسی، از نظر فرم و محتوا، به نظر می‌رسد که این درون‌مایه‌ی شعری (حسن طلب) نیز برگرفته از ادب عربی باشد: «چون شعر فارسی از آغاز بر مبنای شعر عربی به وجود آمد و در قالب‌های بیانی و اغراض معانی غالباً شیوه‌ی عربی را سرمشق یافت، ارتباط مستقیم با شعر عربی برای آن، اجتناب‌ناپذیر شد و شاعر فارسی‌زبان در دستگاه امیری که ممدوح وی بود، با همان رسمی که شاعر عرب در دستگاه خلفا و امرا پذیره می‌شد، مواجه بود.»(زرین‌کوب،۱۳۸۳: ۲۰۱)این الگوپذیری، تنها در قالب و اغراض شعری محدود نماند و چگونگی بیان معانی، روش تألیف کتاب‌های بلاغی و صنعت‌پردازی را نیز دربرگرفت: «تجربه کردیم که هر ابداع و اختراعی که در ادب تازی روی‌داده است، از آوردن صنعتی یا اظهار تکلّفی یا بیان معنی طَرف و تازه‌ای، به فاصله‌ی

یک قرن، نظیر آن در ادبیات دری نیز پدیدآمده‌است.»(بهار،۱۳۸۶:۳۲۷) یکی‌از درون‌مایه‌های شعر ستایشی عصر جاهلی، حاجت‌خواستن و حاجت‌روا کردن بود؛ چنان‌که شوقی‌ضیف به نقل از ابن‌رشیق، در کتاب *العصر الجاهلی* بیان می‌کند: «ابن‌رشیق در *العمده*، موضوعات شعر را نُه تا قرار داده که عبارت است از نسیب، مدح، فخریه، مرثیه، حاجت‌روا کردن و طلب حاجت، عتاب، تهدید و اخطار، هجو و اعتذار.» (ضیف، ۱۳۶۴: ۲۱۷) در عصر جاهلی، شاعرانی همچون نابغه ذبیانی، زُهیر بن ابی سلمی، اعشی، حطیئه و...شعر را وسیله‌ی کسب قرار دادند و در اشعار خود، به روش‌های مختلف از ممدوح خود، طلب می‌کردند.(رک. القیروانی،۱۴۱۶:۱۴۰-۱۴۱؛ شوقی‌ضیف، ۱۳۶۴:۳۷۱؛ الخیّاط، ۱۹۷۰:۱۶۰ و الفاخوری، ۱۳۷۴:۱۰۰) از سوی دیگر- چنان‌که خواهدآمد- مولّف کتاب *انوارالربیع فی انواع البدیع* در بخش شواهد، نمونه‌ای از شعر امیّه‌بن‌ابی‌صلت، شاعر عصر جاهلی(وفات، حدود ۲۰ه.ق.)آورده که این موضوع، دلیل استواری بر وجود آرایه‌ی حسن طلب در عصر جاهلی و آغاز اسلام است. (رک. مدنی، ۱۳۸۹:۳۲۰) پس از اسلام نیز خلفا از شاعران و مدایح ایشان به عنوان وسیله‌ای برای تبلیغ، استفاده می‌کرده و با حمایتی که آنان از شاعران برای تبلیغ و اغراض سیاسی و نیز هجو رقبا می‌نموده‌اند، پیداست چه رقابتی میان شاعران به وجود آمده و چه بازاری برای شاعران مدّاح برپا می‌شده است: «در این‌عهد، شاعران به مدیحه‌سرایی روی آوردند؛ زیرا مدیحه، راه تحصیل معیشت بود و بزرگان هم برای آن‌که خود را به چشم رقیب بکشَند، به شاعران نیازمند بودند و این امور، پیوسته سبب می‌شد مبالغه در مدایح راه یابد.» (الفاخوری، ۱۳۷۴: ۲۷۹) بنابراین بر پایه‌ی آن‌چه ابن‌رشیق درکتاب *العمده*، مبنی‌بر وجود موضوع شعری حاجت خواستن و حاجت‌روا کردن در شعر عربی بیان کرده، نمونه‌هایی که در دیوان‌های شاعران دوره‌ی جاهلی و پس‌از اسلام وجود دارد و اشاره‌های تاریخی‌که در کتاب‌هایی چون *عصر جاهلی*، *تاریخ ادبیات عرب* و *التکسّب بالشّعر* آمده است، با تأکید بر این‌که ساختار شعر ستایشی و به فراخور آن حُسن طلب، برگرفته از ادب عربی است، می‌توان‌گفت که حُسن طلب از ادب عربی، وارد ادب فارسی دری شده است.

۳. بررسی، تحلیل و نقد تعاریف حُسن طلب

برای شناخت حسن طلب، نخست باید بدانیم که این آرایه در کدام بخش از علوم بلاغی قرار دارد. بحث ازجنبه‌های زیباشناسی سخن، همواره ما را متوجّه جنبه‌های لفظی و

معنوی کلام می‌کند و همین‌امر، سبب می‌شود که در بیشتر آثار بلاغی کهن، علما نتوانند مرز روشنی میان سه‌علم «معانی، بیان و بدیع» قایل‌شوند؛ زیرا مشخّص‌کردن این امر که کدام جنبه از مسائل زیبایی‌شناسی در یک کلام، موجب حُسن آن شده، همواره کار دشواری بوده‌است. در بیشتر کتاب‌های بلاغی که در قرون متأخّر نوشته‌شده‌اند، حسن‌طلب (حسن‌سؤال، ادب‌سؤال) جزء علم بدیع قرارگرفته و با لحاظ کردن حدّ و مرزی دقیق میان آرایه‌های علم بدیع، آن‌را جزء بدیع معنوی در برابر بدیع لفظی قرارداده‌اند. (رک. همایی، ۱۳۸۸: ۳۸ و شمیسا،۱۳۸۱: ۲۷)

۳. ۱. حسن طلب در منابع بلاغی کهن عربی

این‌آرایه در ادب عربی با نام«براعهُ الطّلب»آمده است؛ در کتاب *انوارالربیع فی انواع البدیع* تألیف سیّدصدرالدین علی بن نظام‌الدین مدنی(۱۰۵۲-۱۱۲۰ه.ق.)که شرحی‌بر قصیده‌ی ۱۴۷بیتی بدیعیه‌ی خود او می‌باشد؛ در بیت پایانی قصیده، توضیح و شرحی درباره‌ی این‌آرایه آمده است:

براعتی ابـت التصریـــح فـــی طلبی لمـــا رات مـــن غوادی جودک السجم

(مدنی،۱۳۸۹:۳۱۹)

مولّف، پس‌از ذکر عنوان آرایه‌ی بدیعی، بیتی از قصیده‌ی خود را به‌عنوان سرفصل می‌آورد و سپس به شرح و تعریف آن نوع و جستجو در گفته‌های عالمان علم بدیع و بلاغت می‌پردازد؛ البتّه باید گفت که پیش از وی نیز کسانی به همین روش به شرح و توضیح علم بدیع پرداخته‌اند؛ ازجمله صفی‌الدّین حلّی(۶۷۵-۷۵۰ه.ق.)، موصلی (متوفّی ۷۸۹ه.ق.) حَمَوی معروف به ابن‌حجّه(متوفّی ۸۳۷ه.ق.) و مقری (متوفّی۸۳۷ه.ق.). (رک. علّامه امینی،۱۳۷۲ق. ج ۱۱) لازم به ذکراست که مدنی، شواهدی از حسن طلب را که در قصاید بدیعیه عالمان مذکور وجود داشته، زیر عنوان براعهُ الطّلب آورده و این، نشان‌دهنده‌ی آن است که پیش از وی نیز درسده‌ی هفتم و هشتم(ه.ق.) عالمان علم بدیع، حُسن طلب را به‌عنوان یک آرایه‌ی بدیعی پذیرفته بوده‌اند. مدنی، این آرایه را از استنباط‌ها و دریافت‌های امّام عزّالدّین عبدالوهّاب زنجانی(متوفّی۶۵۵ه.ق.)در کتاب *معیار النّظار فی علوم الاشعار* می‌داند: «هذا النّوع من المستخرجات الشّیخ الامّام عزّالدین عبدالوهاب الزّنجانی فی‌کتابه معیارالنّظار، و هو عباره عن أن تکون الفاظ الطّلب مهذّبه خالیه عن‌الاحلاف، مشعره بما فی نفس الطّالب من غیرتصریح، بعد تعظیم الممدوح، و

تقدیم الوسیله الحامله للمسؤول علی انجاح الطّلب، و هذا هو الموضع الثّالث من المواضع الاربعه الّتی نبّه أرباب البلاغه علی‌التّأنق فیها لانّه اذا کان علی‌الصّفه المذکوره کان أنجح للطّلب و آکد فی قضاء الغرض.»(مدنی، ۳۱۹:۱۳۸۹)ترجمه: این نوع از استنباط‌های شیخ امام عزّالدّین عبدالوهّاب زنجانی در کتاب *معیار النّظار* است و آن، عبارت‌است از این‌که عبارت‌های طلب، پیراسته و خالی از اصرار و الحاح باشد؛ بدون تصریح و به صورت پوشیده، خواسته‌ی درونی درخواست‌کننده را بیان کند. پس از این‌که ممدوح را ستایش کند تا طرف درخواست(ممدوح)را به انجام‌دادن آن کار وا دارد و این، همان موضع سوم از مواضع چهارگانه است که اهل بلاغت توصیه کرده‌اند که باید به بهترین نحو، آن را آراست؛ زیرا اگر به این نحو باشد، در برآورده شدن خواسته، موفّق‌تر و در رسیدن به هدف، مؤکّدتر است. اگر گفته‌ی مولّف را درست بدانیم و عبدالوهّاب زنجانی نخستین کسی باشد که درباره‌ی این آرایه سخن گفته‌است و نیز سال وفات وی(۶۵۵ه.ق.)درست باشد، باید گفت، اگرچه طلب به عنوان یک درون‌مایه‌ی شعرستایشی، از دوره‌ی جاهلی و نیز پس از اسلام در شعر شاعران عرب وجود داشته، امّا در ادب عربی، دیرتر از فارسی دری به عنوان یک آرایه‌ی ادبی پذیرفته شده؛ زیرا از یک‌سو در کتاب *البدیع* ابن معتز درباره‌ی آن، سخنی گفته نشده و از سوی دیگر، نخستین کتاب بدیع فارسی (*ترجمان البلاغه*) اثر رادویانی در اواسط یا اواخر قرن پنجم نوشته شده است. از طرفی، کتاب *حدائق السّحر فی دقائق الشّعر* رشیدالدّین وطواط (متوفّی۵۷۸ه.ق.)را نیز باید بر گفته‌ی عبدالوهاب زنجانی، مقدّم بدانیم.

۳. ۲. حسن طلب در کتب بلاغی کهن فارسی

در کتاب *ترجمان‌البلاغه* که نخستین کتاب نوشته‌شده به زبان فارسی در قرن پنجم درباره‌ی علوم بلاغی است، حسن طلب این‌گونه تعریف شده: «و یکی ازجمله‌ی بلاغت، آن است کی(که) شاعر، سؤال خویش در شعر پیدا نکند، اگر چاره نیابد، مضمر بگوید تا پس سخن آراسته دانذ به صفت و لفظ و معنی؛ چی(چه)گفته‌اند: حُسن سؤال، نصف‌المعروف؛ یعنی سؤال خوب، نیم از عطاست.» (رادویانی، ۱۹۴۹م: ۱۲۷) از این تعریف برمی‌آید که آوردن طلب در شعر، سخن را از بلاغت دور می‌نماید و شاعر نباید در شعر خود از ممدوح چیزی بخواهد و اگر هم نیازی به گفتن داشت، غیرصریح و پوشیده بگوید و گفته‌ی خود را با صنایع لفظی و معنوی آراسته کند.

رشیدالدّین وطواط که کتاب خود، *حدائق السّحر* را در قرن ششم و بر پایه‌ی کتاب *ترجمان البلاغه* نوشته، یکی‌از عوامل استواری شعر ستایشی را هنر شاعر در چگونگی بیان طلب می‌داند و در مورد حسن طلب می‌نویسد: «این‌صنعت چنان باشذ کی(که) شاعر در بیت از ممدوح چیزی خواهد؛ امّا به وجهی لطیف و طریق شیرین و در تهذیب الفاظ و معانی بکوشذ و شرایط تعظیم، نگاه دارد.»(وطواط،۱۳۶۲: ۳۳-۳۴) وی بر لطافت و شیرینی کلام تأکید دارد و چون دست خواهنده، همواره پایین‌تر از دست دهنده است، شاعر باید شرایط بزرگداشت ممدوح را به‌جای آوَرَد و سخن خود را به الفاظ و معانی‌ای که بر ممدوح گران می‌آید، نیاراید و در پیراستگی لفظ و معنی بکوشد؛ امّا چنان‌که پس از این می‌آید، وی در دیوان خود در بیان حسن طلب به این تعریف پای بند نبوده است. در قرن هشتم به تأثیر از *حدائق السّحر*، کتابی به نام *دقائق الشّعر* نوشته شده؛ با این تفاوت که تنها نمونه‌های شعر فارسی در آن ذکرشده‌است. در این کتاب، حُسن طلب، این‌گونه معرّفی می‌شود: «شرط دیگر، آن است که چون شاعر از ممدوح، التماس جایزه یا طلب رسمی کند، به لفظی لطیف و عبارتی شیرین خواهد و در آن، شرایط احترام و مراسم اکرام و تفخیم، مرعی دارد و به الحاح و ابرام و تخویف و تهدید از ممدوح چیزی نطلبد و خویشتن را به فنون آداب و صنوف هنر، ستایش نکند؛ از آن‌که این چنین سؤالات، دلالت بر وقاحت شاعر و تهتک طبع او کند.»(تاج الحلاوی،۱۳۴۱: ۸۳-۸۴)این تعریف با نمونه‌ی آن- که در *حدائق السّحر* آمده- هم‌پوشانی بسیار دارد و نکته‌ای بدیع و تازه بدان نیفزوده است. گفتنی‌است که در کتاب *انوار البلاغه* از محمّدبن‌هادی صالح مازندرانی که در قرن یازدهم نوشته شده، آرایه‌ی «حسن طلب» نیامده است. از سویی، از تعاریف یاد شده، چنین دریافت می‌شود که هرکدام از این کتب، بر اساس شواهد شعری که تا دوره‌ی مؤلّفان در دیوان‌های مختلف وجود داشته، نوشته شده‌اند. از سوی دیگر، از آن‌جا که قرن چهارم و پنجم(دوره‌ی سامانی و غزنوی)از نظر بازار شعر و شاعری و صله دادن و گرفتن، یکی‌از پُربارترین اعصار شعر فارسی بوده و شاعران، روزگار بهتری نسبت به دوره‌های بعد می‌گذرانده‌اند و رودکی، آن‌دوره را به«حال خوب» تعبیر می‌کند، نیاز چندانی به کاربرد این آرایه نداشته‌اند و از همین‌جاست که «رادویانی» آوردن طلب را در شعر، جزو بلاغت نمی‌داند:

ز اولیـــاش پراکنده نیز هشت هزار به من رسید بدان وقت، حال خوب آن بود
(رودکی،۱۳۸۲:۴۸۵)

در دوره‌ی سلجوقی و خوارزمشاهی، به دلیل آشفتگی‌های سیاسی و اقتصادی، کاربرد این آرایه در شعر، گسترده‌تر می‌شود و به همین‌سبب، صاحب *حدائق‌السّحر*-که خود از شاعران خوارزمشاهی بوده و طعم نابه‌سامانی‌های آن روزگاران را چشیده-حسن طلب را یکی از دلایل استواری سخن می‌داند؛ هرچندکه رودکی هم در آن روزگارِ به‌سامان، در دوره‌ای از شاعری خویش، ظاهراً «زهرِ تلخِ طلب» را چشیده‌است:

کسان کـــه تلخی زهر طلـــب نمی‌دانند ترـــش شونـد و بتابند رو ز اهل سؤال
تو را که می شنوی، طاقت شنیدن نیست مرا که می‌طلبـم خود چگونه باشد حال
(همان:۴۹۳)

در قرن هشتم نیزکه چندی از چیرگی مغول می‌گذرد و شاعران به‌سبب کساد بازار شعر و شاعری، به هجو و تهدید ممدوحان وخودستایی و دیگرستیزی روی می‌آورند، «الحلاوی» آن‌گونه تعریفی را برای حسن طلب، بیان می‌کند؛ بنابراین با مقایسه‌ی نمونه‌های زیر از سروده‌های حسن طلب در دوره‌های مختلف، این گفته آشکارتر می‌شود:

آفریـــن و مـــدح ســـود آیـــد همی گـــر بـــه گنـــج اندر زیان آید همـی
(همان:۵۱۲)

گفتم که به مدحت تو خورشید شوم نی آنکـــه چو گل آیم و چون بید شوم
نومیـــد، دلیـــر باشـــد و چیره زبان زنهـــار چنـــان مکـــن که نومید شوم
(وطواط،۱۳۳۹:۷۶۱)

نشوم من ز تو خرسند به تحسینی و بس که گر احسنت نگویی تو،چو تو صد گویند
تو مرا لایق این خدمت، تشریفی ده زآن‌که تحسین تهی‌ام دگران خود گویند
(جمال‌الدین‌اصفهانی،۱۳۶۲:۴۰۵)

مقصود ز احسان، درم و دینار اســـت چندم دهی امیّد، زرم در کـــار است
از بخشش اگر وعده، امید است تو را امیّـــد بـــه دولـــت شما بسیار است
(سلمان ساوجی،۱۳۷۶:۶۲۸)

۳. ۳. حسن طلب در کتب بدیع معاصر فارسی

درقرن حاضر، کتاب‌هایی‌که به علم بدیع پرداخته‌اند، هریک به نوعی با تغییر کلمات، مطالب گذشته را تکرار کرده‌اند؛ چنان‌که هدایت در کتاب *مدارج‌البلاغه*، همان تعریف

رشید وطواط را آورده‌است. (رک. هدایت،۱۳۳۱: ۱۳۶–۱۳۷) امّا نویسنده‌ی کتاب *زیب سخن* یا *علم بدیع پارسی*، حسن طلب را از تقاضا و استعطاف جدا کرده و آن‌ها را بر اساس نوع طلب و بر پایه‌ی این‌که شمول استعطاف و تقاضا بیشتر است، از هم مجزّا می‌داند؛ چنان‌که ابتدا درمورد حسن طلب می‌نویسد: «این صنعت با نام‌های ادب طلب، حسن طلب، حسن سؤال، براعت طلب و طلب محاوره، ذکر شده و آن، چنان است که گوینده، درخواست و خواهش خویش را از کسی، چنان به لطف و ظرافت و از روی احترام خواهد که قُبح و ذلّ پرسش، محسوس نباشد و خاطر بدان متوجّه نگردد و طرف سؤال، آزرده‌خاطر نشود؛ بلکه حاجت به وجه لطیف و طریق شیرین، اظهار نماید و با کلمات زیبا و دلکش، بیان و با مضمون مطبوع و نیکو عیان کند و کلام را سنجیده گوید و از الحاح و اصرار، دوری جوید و رعایت جانب مخاطب را فرونگذارد.» (نشاط، ۱۳۴۲، ج۱:۱۲۷) سپس در بخشی‌دیگر درباره‌ی تقاضا و استعطاف می‌آورد که تقاضا از نظر اغراض شعری، جزو مدیحه و شعر ستایشی‌است و این تقاضاها برای بهبود وضع مالی و درخواست صِله و یا برخی گرفتاری‌های دیگر از قبیل درخواست مرخصی و مسافرت یا خلاص‌از بند و زندان ونظایرآن بوده است.(همان،ج۲: ۳۲۹–۳۳۱)وی در ادامه می‌گوید: «به‌عبارتی‌دیگر، اساس استعطاف و مدیحه‌ها بر اساس جلب نفع و دفع ضرّ بوده است و وقتی مخدوم به دلایلی از قبیل سعایت بدگویان و نظایر آن، شاعر ثناگوی را از نظر می‌انداخت و لطف دیرین را از او باز می‌گرفت، شاعر دست به تقاضا و استعطاف می‌زد و از این‌جاست که بحث حسن استعطاف و حسن تقاضا و امثال آن در صنایع بدیعی، راه می‌جوید و روشی معمول و سنّتی متداول می‌گردد.»(همان) در جایی دیگر، نویسنده‌ی همین کتاب، ارزش هنری حسن طلب و حسن تقاضا را در کم‌بودن میزان الحاح و اصرار شاعر از ممدوح می‌داند که اگر این شرط لازم، اعمال نشود، دیگر هیچ‌کدام جزو صناعات بدیعی به‌شمار نمی‌روند: «به علّت کثرت وجود شاعران در دربار سلاطین و امرا و فرط مشغله‌ی آنان، این امکان حاصل بوده است که گاه در اعطای صِلات و مستمری آنان، دیرکردی روی دهد و احیاناً در پرداخت انعام و مرسوم سالانه، اهمالی به میان آید و یا سوابق خدمت آنان فراموش گردد. در این‌صورت، مختصر استعطاف یا عبارت بلیغ و شیوا جنبه‌ی اصولی و صنعتی دارد و آن را حسن تقاضا نام نهاده‌اند؛ ولی اگر به سرحدّ الحاح و اصرار بکشد و به مراتب استغنا و عزّت نفس و بلندهمّتی شاعر، لطمه وارد آورَد و شاعر بیش از حدّ متعارَف به خودستایی پردازد و زیاده از حد به فضایل و کمالات

خود ببالد، تقاضای او از حسن استعطاف، خارج است و داخل صناعات نمی‌باشد و از این جاست که نام سؤال را ادب سؤال و طلب را حسن طلب و تقاضا و استعطاف را حسن تقاضا و استعطاف نام نهاده‌اند.»(همان:۳۳۲)برای رد این گفته می‌توان به نمونه‌ی زیر–که به شیوه‌ی التزام و به همراه الحاح و اصرار سروده شده و حسن طلب نیز به شمار آمده است– اشاره کرد:

سپهرقد را کردم سؤال دوش از دل — که خواهم اشتری از پادشه، چه فرمایی
جواب داد مرا کای مجیر راست شنو — تـو بـس شتربان شکلی نه شاعرآسایی
بدین حدیثِ شترگربه هم روا باشد — اگر به حضـــرت او این صداع ننمایی
کنون به پای شتر ، دبه در فکندم و رفت — کـز آرزوی شتـــر گشت بنده، سودایی
مـــرا عطای تـــو و نعمـــت برادر تو — کننـد سیـــر، نـــه اشتردلان هرجایی
به کَفچلیز، شتر را کســـی کـــه آب دهد — بـــوَد هـــر آینه از ابلهی و شیدایی
شنیده‌ام که به شطرنج در فزود کسی — یکی شتر ز ســـر زیرکی و دانایی
نه من کم آمدم ای شه ز رقعه‌ی شطرنج — چه باشد ار تو به من اشتری درافزایی؟

(مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۳۳)

پس از بیان موارد پیش، نویسنده‌ی زیب سخن درمورد تفاوت حسن طلب با حسن تقاضا این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کند: «چنان‌که اشاره شد، اگرچه تفاوت اساسی و قابل ملاحظه‌ای بین آن دو نمی‌توان قائل شد، ولی می‌توان‌گفت در ادب سؤال صرفاً خواست شاعر مربوط به راتبه و پول و امور معاش و از این‌قبیل است با لطف خاص؛ درحالی‌که در استعطاف، ممکن است مقصود طلب عطوفت کلّی و برانگیختن شفقت ممدوح باشد...؛ به عبارت دیگر، توان‌گفت که بین استعطاف و ادب سؤال، عموم و خصوص موجود است.» (نشاط،۱۳۴۲، ج۲: ۳۳۶)البتّه همان‌گونه‌که بیان شد، سخنی‌که نویسنده‌ی کتاب مذکور درباره‌ی حسن طلب آورده، همان تعاریف پیشین است؛ یعنی پوشیده بودن، به وجه لطیف و شیرین بیان کردن، دوری از الحاح و اصرار، پنهان بودن زشتی پرسش و خواهندگی که همه در تعاریف قبل از وی آمده است؛ امّا مواردی که بر افزوده دارد، این است که شاعر می‌تواند به مقتضای مقام، با تهدید و هجو نیز طلب خویش را اظهار کند: «ناگفته نمانَد که چون حسن طلب مثل سایر محسّنات بدیع، کلام بلیغ را زینت می‌دهد و بلاغت کلام مطابق با مقتضای مقام است، پس تواند بُود که وقتی حال و مقام، اقتضای این آداب را ندارد و باید طلب را به طور تهدید نمود... .» (همان،۱۳۴۲، ج۱: ۲۷۲)این

سخن درست است؛ زیرا یکی‌از شیوه‌های بیان طلب، تهدید است؛ امّا بیان این مطلب، سخن پیشین وی را در این‌باره‌که الحاح، طلب را از حُسن می‌زداید، نقض می‌کند؛ زیرا تهدید، تأثیر گران‌بارتری از الحاح و اصرار در پی دارد و از طرفی، الحاح و اصرار در بطن تهدید نیز نهفته است:

بزرگوارا سالـــی زیـــادت اســـت که من / به جام نظم، می مدح تو همی‌نوشم
...ندیده‌ام ز تـــو نانـــی چنانک برگویم / نیافته ز تو چیزی چنانک درپوشم
مباش غافـــل اگرچه مـــن از شمایل خوب / حکیم‌سیرت و نیکونهاد و خاموشم
...به‌مدح‌وهجوِهمه‌کس،گه شکایت و شکر / چو آفتاب بتابم چو بحر بخروشم
...من ار ز هجو تو بیتی دو بر کسان خوانم / نهند تخته‌ی دیبا همی در آغوشم
به زرّ سرخ ز مـــن چون هجای تو بخرند / رضا دهی که به نرخی تمام بفروشم!؟

(ظهیرالدین فاریابی،۱۳۸۱: ۲۱۷)

ازسوی دیگر، نویسنده‌ی کتاب زیب سخن، قائل به آرایه‌ی دیگری به نام«حسن تقاضا و استعطاف» نیز هست و درباره‌ی تفاوت این آرایه با حسن طلب، آورده‌است که بین استعطاف و ادب سؤال، عموم وخصوص موجود است و در ادب سؤال(حسن طلب) صرفاً خواست شاعر مربوط به راتبه و امور معاش است و از این‌قبیل؛ درحالی‌که در استعطاف، ممکن است مقصود طلب، عطوفت کلّی و برانگیختن شفقت ممدوح باشد؛ برای مقاصد متعدّد و برخی‌از مشکلات از قبیل رهایی از زندان، اجازه‌ی مسافرت، سیاست‌نشدن و نظایرآن. این درحالی‌است که خود در مقدّمه‌ی بحث آورده: «این تقاضاها و استعطاف‌ها خواه یا ناخواه، یا برای بهبود وضع مالی و درخواست صله و یا برای برخی‌از گرفتاری‌های دیگر از قبیل درخواست مرخصی و مسافرت یا خلاص از بند و زندان و نظایر آن بوده است.»(نشاط،۱۳۴۲، ج۲: ۳۳۰-۳۳۱) نکته‌ی دیگر، این‌است که نمونه‌هایی را که با عنوان «تقاضاهای نیکو و زشت، استعطاف با لحن شدید، استعطاف مقرون با ترک ادب، استعطاف با الحاح و اصرار، استعطاف همراه با تعیین مقدار، استعطاف از روی طیبت و مزاح و...» بیان کرده، همه در طلب «امور مادی»است و نمونه‌ی زیر را با عنوان تقاضای نیکو آورده‌است:

در عهد چون تو شاهی کز فضله‌ی سخات / هـــر روز چرخ، راتب دریا و کان دهد
شاید که بعـــد خدمت یک ساله در عراق / نانـــم هنـــوز خسرو مازندران دهد؟

(ظهیرالدین فاریابی،۱۳۸۱:۸۶)

درمورد «عنوان استعطاف با تعیین نوع و مقدار مورد تقاضا» نیز این بیت به عنوان شاهد مثال آمده:

زر بـده گـــر نمی‌دهـــی دستـــار　　جـــو و گنـــدم بده اگر زر نیســـت
(جمال‌الدین‌اصفهانی،۱۳۶۲: ۳۹۰)

چنان‌که پیداست، نمونه‌های ذکرشده، همه مربوط به تقاضای امور مادی و معاش است و به نظر نمی‌رسد که تفاوتی میان طلب و تقاضا وجود داشته باشد؛ پس بهترآن بود که نویسنده‌ی کتاب، هردو مورد طلب و تقاضا را یکسان در نظر می‌گرفت و نوع طلب را به دو مورد مادی و معنوی تقسیم می‌کرد؛ زیرا از نظر لغوی یا اصطلاحی، تفاوتی میان طلب، سؤال و تقاضا نیست و دهخدا نیز آن‌ها را یکی دانسته‌است:«طلب: خواهش، التماس، درخواست، تقاضا، خواستن و درخواستن ... و تقاضا: درخواست و طلب و خواهش و مطالبه.»(لغت‌نامه، ذیل واژه‌های طلب و تقاضا). از نظر اصطلاحی نیز برخی‌از شاعران، طلب و تقاضا را به یک معنا به کار برده‌اند:

نـــه طمـــع کـــرده‌ام ز کیســـه‌ی کـــس　　نـــه تقاضاست شعـــر من، نه هجاست
(مسعود سعد،۱۳۶۴: ۶۹)

نه لفظ من به تقاضای سرد، معروف است　　نه صدر تو به مواعید کج، سزاوار است
(خاقانی،۱۳۹۱: ۸۴۲)

ایرادی دیگر که بر تعریف «نشاط» وارد است، این‌که حسن طلب و حسن تقاضا را در مواردی، یک صنعت بدیعی می‌داند که خالی‌از الحاح و اصرار باشد و شاعر به خودستایی نپردازد و عزّت نفس خود را حفظ کند؛ وگرنه تقاضای او جزو صنایع بدیعی نمی‌باشد (رک. نشاط،۱۳۴۲،ج۱: ۳۳۲)؛ البتّه مواردی را که نویسنده‌ی کتاب به عنوان دلایل ردّ یا عدم زیبایی طلب برشمرده، به مقتضای حال و مقام کلام می‌تواند به کار برده شود و حتّی ممکن است به عنوان «حُسن» برای یک طلب به حساب آید و تأثیر بیشتری بر مخاطب طلب و حصول نتیجه داشته باشد. کتاب فنون بلاغت و صناعات ادبی درمورد نحوه‌ی طلب وسؤال، ظرافت سخن را در کنار حسن تعبیر آن، لازم دانسته است تا حالت خفّت و خواهش و جنبه‌ی تمنّا و ذلّت سؤال و گدایی نداشته باشد و درنتیجه، طبع طرف سؤال را نشاط بخشندگی برانگیزد.(رک.همایی،۱۳۸: ۳۱۶) در کتاب *نگاهی تازه به بدیع*، بدیع معنوی به پنج طبقه، تقسیم شده و حسن طلب در طبقه‌ی ایهام(به وهم افکندن) آمده است:«...یکی‌از فروع روش ایهام، روش اغفال است؛ به این‌معنی‌که جمله

به نحوی باشد که خواننده در بادی امر، خلاف نظر گوینده را توهّم کند و یا در مراد واقعی گوینده، دچار شک و تردید شود.»(شمیسا،۱۳۸۱:۱۵۵)سپس، مصادیق«اغفال» را مدح شبیه‌به ذم، ذمّ شبیه‌به مدح، محتمل‌الضّدّین و حسن طلب دانسته و در تعریف آن، این‌گونه نوشته است: «تقاضای صله و مال از ممدوح به نحوی باشد که نخست به ذهن ممدوح نرسد؛ یعنی غیر مستقیم و ظریف باشد تا حمل بر گدایی نشود و حتّی به نحوی باشد که به نظر برسد نه تنها شاعر، تقاضای صله ندارد، بلکه ظاهراً صله‌گرفتن را عیب می‌داند.» (همان:۱۵۹) این تعریف، جامع و مانع نیست و تنها بر یکی‌از شیوه‌های بیان حسن طلب–که به گمان نگارندگان جزو«انکار» به شمار می‌آید– دلالت دارد. این‌که ادب سؤال در کنار ذمّ شبیه‌به مدح و مدح شبیه‌به ذم و محتمل‌الضّدّین آمده و بنای آن بر ایهام و اغفال مخاطب قرارداده شده، پذیرفتنی نیست. اگر شاعران از این‌شیوه استفاده می‌کردند تا تقاضای صله و مال از ممدوح به ذهن او نرسد و طلب به گونه‌ای باشد که:«خواننده در بادی امر، خلاف نظر گوینده را توّهم کند یا در مراد واقعی گوینده، دچار شک و تردید شود.» (همان)، کیسه‌شان تهی می‌ماند؛ آن‌هم شاعرانی که گاه از جان خویش مایه می‌گذاشتند تا نانی به کف آورند؛ همچنین بسیاری از ممدوحان، چندان سواد خواندن و نوشتن نداشتند، چه رسد به آن‌که پیام را در کلام مبهم شاعر دریابند؛ بنابراین، تعریفی که ارائه شده، تنها درباره‌ی شاعرانی صادق است که در رفاه کامل به سر می‌برده و آن‌قدر احساس شرمساری و نیاز نمی‌کرده‌اند که موزه، دستار، بند ازار، کیسه، کاه و جو اسب و استر خود را از دیگری طلب کنند و شاعر گرسنه نیز نمی‌خواسته به ابهام کلام و اغفال مخاطبی بیندیشد که تنها رزّاق و روزی‌ده وی است و از ظرافت‌های ادبی شعر و سخن هم آگاه نیست.

در کتاب *هنر سخن‌آرایی فن بدیع*، نیز برای آرایه‌ی حسن طلب، برابر فارسیِ«خوش خواستاری» و «خوش‌خواهشی» آمده و نیاز و نیایش به درگاه خداوند، زمینه‌ای‌دیگر از حسن طلب دانسته شده است.(رک.راستگو، ۱۳۷۶: ۳۱۸) نویسنده، حسن‌طلب‌را این‌گونه تعریف می‌کند:«خوش‌خواستاری، یعنی این‌که چون سخنوری بخواهد از کسی نواخت و نوازی بیند و دهش و بخششی بیابد، خواسته‌ی خویش را نغز و نازک، نکته‌پردازانه، با طنز و طنّازی، شیرین‌کاری و خوش‌زبانی بازگوید.»(همان:۳۱۹) این که نویسنده دامنه‌ی طلب را گسترده‌تر دانسته و نیاز به درگاه خداوند را نیز به عنوان حسن طلب، ذکر نموده، درست است؛ زیرا ابراز نیاز به معبود، اگر شیوا و فروتنانه باشد، گونه‌ای ازحسن طلب به

شمار می‌آید؛ امّا تعریفی که از حسن طلب آمده، شامل این مورد از طلب نمی‌شود؛ زیرا طلب و شیوه‌ی بیان آن، به دلیل متمایزبودن مخاطب یا ممدوح، آیینی ویژه می‌طلبد. همچنین در این‌تعریف، واژه‌ی «خوش» در برابر «حُسن» و «خواستاری و خواهشی» در مقابل «طلب» به‌کار رفته‌اند که ترکیبی باعنوان «خوش‌خواستاری یا خوش خواهشی» نمی‌تواند تمامی مفاهیم و معانی«حسن طلب» را دربرگیرد؛ زیرا واژه‌ی «حُسن» معنایی گسترده‌تر از «خوش» را اراده می‌کند و «خواستاری یا خواهشی» بودنِ چیزی، تنها به جنبه‌ی مادی مطلوب اشاره دارد و همه‌ی معانی «طلب» را شامل نمی‌شود. ازطرف دیگر، با توجّه به تعریف وی از حسن طلب و به سبب انتخاب چنین ترکیبی، تعریف بیان شده، چندان پذیرفتنی به نظرنمی‌رسد؛ زیرا دهش و بخشش، زمانی معنا پیدا می‌کند که بدون خواهش و خواستن باشد؛ بنابراین اگر منظور نویسنده از دهش و بخشش، معانی گذشته‌ی آن(صله و انعام) باشد، نمی‌تواند گفته‌ی درستی به شمار آید؛ زیرا ذکر کلمات با معانی متعدّد در تعاریف علمی، موجب سردرگمی خوانندگان می‌گردد؛ همچنین در هر تعریف باید معانی امروزی کلمات درنظرگرفته شود.

در کتاب *بدیع نو* در تعریفی نه چندان مبسوط ازحسن طلب، آمده است:«شیوه‌ای است که شاعر بتواند با ظرافت و لطافت، تقاضای خویش را به ممدوح برساند.» (محبّتی،۱۳۸۰: ۸۴) در کتاب *نقد بدیع*، تنها به این تعریف ازحسن طلب، بسنده شده: «خواستنِ چیزی است از کسی به نحوی ظریف و لطیف.» (فشارکی،۱۳۷۹: ۱۳۴) نویسنده‌ی کتاب *زیورسخن در بدیع فارسی* نیز این آرایه را یکی‌از آرایه‌های رایج بدیعی دانسته که گوینده و نویسنده با استفاده از آن، درخواست خود را به‌گونه‌ای لطیف و با کلامی‌دلنشین، بیان می‌کند. (رک.صادقیان،۱۳۷۸: ۱۳۹)در این اثر، تنها برافزوده‌ای که وجود دارد، این است که گوینده و نویسنده را در کنار هم آورده است. اگر منظور وی از گوینده (شاعر) و از نویسنده(دبیر، منشی و کاتب)باشد، بسیاری از درخواست‌هایی را که در متون نثر کهن نیز آمده، باید در شمارحسن طلب آورد؛ چون نویسنده، دایره‌ی حسن طلب را تا نثر کشانده و در این نوع ادبی هم بدان پرداخته، امّا شواهدی را که ذکر کرده، تنها نظم است.

تقی وحیدیان کامیار در *بدیع از دیدگاه زیبایی‌شناسی* بر آن است که زیبا طلب‌کردن، ترفند خاصی نیست و گوینده علاوه بر رعایت اقتضای حال، باید از شگردهای ادبی نیز برای حسن طلب استفاده کند؛ غیرمستقیم و زیبا باشد و شنونده را خوش آید و او را

برانگیزد تا هم موجب خواری طلب‌کننده نشود و هم با مخالفت و ناپسندی ممدوح روبه‌رو نگردد. (رک. وحیدیان کامیار،۱۳۷۹: ۱۷۱) حال‌آن که برای حسن طلب، برخلاف گفته‌ی نویسنده، ترفندهای خاصی وجود دارد و همین‌که گوینده باید از یک شگرد ادبی استفاده کند، به این معناست که شاعر با توجّه به اقتضای حال و مخاطب از ترفندی سود می‌جوید؛ چنان‌که عبید زاکانی با تعریض، ممدوح را از قطع‌شدن مرسومش باخبر می‌کند و از ترفند خاصی استفاده می‌نماید:

جاودان، نام تو باقی باد و نام دشمنت　　همچو مرسوم مَنَش ناگه قلم بر سر زده

(عبید زاکانی، ۱۳۸۴: ۱۶۶)

شاهد دیگر، شعر سنایی است که از ترفند کنایه، بهره برده است:

حاشا که زیان مال هرگز　　اندر دلت اندُهی فزاید

باید که فَروخته بُوَد شمع　　پروانه ز شمع، کم نیاید

(سنایی، ۱۰۷:۱۳۸۸)

در کتاب *زیبایی‌شناسی سخن پارسی*، نهاد فارسی «خواهش نیک» برای حسن طلب برگزیده شده و آمده‌است: «خواهش نیک یا حسن طلب، دیگر از آرایه‌های نیک است. این آرایه نیز بیشتر در چامه به‌کاربرده می‌شود. خواهش نیک، آن‌است که سخنور، زیرکانه و بزرگوارانه، بی‌آن که ارج خویش را فروشکند از ستوده، دهش و نواختن بخواهد. ارزش زیباشناختی این آرایه در آن است که همواره در هرخواهشی- حتّی اگرخواهشی باشد از دل‌بندان و نزدیکان یکدله-گونه‌ای از خواری نهفته‌است، سخنور به یاری خواهش نیک می‌کوشد، هرچه بیش، تلخی و ناگواری خواستن را بکاهد.»(کزازی،۱۳۸۹: ۱۶۲) البتّه «خواهش نیک» نمی‌تواند همه‌ی معانی حسن طلب را به عنوان یک‌آرایه همراه با ظرافت ادبی و بیانی آن دربرداشته باشد؛ زیرا در بسیاری از نمونه‌های حسن طلب، شاعر با بی‌پروایی، تندی، تهدید و هجو ممدوح، درخواستی را بیان نموده‌است؛ بنابراین نمی‌توان بر تمامی آن‌ها، نام «خواهش نیک» نهاد:

مرا ز خدمت عالی‌جناب، آصف عهد　　علاء دولت و دین، هندوی مبارک رای

ملامت آن نَفَس افزود و نفرت آن دم خاست　　که عزم ثابت او را برفت پای از جای

...بر آستان چون اویی، اقامت چو منی　　برای منصب و مال است نز برای خدای

چو این دو نیست مهیّا به گاه مدحت او　　زبان به هرزه درایی گشاده‌ام چو درای

...که هجو نیز توان گفت و هیـچ مشکل نیست بـــدان زبان که بوَد خواجه را مدیح سرای!
(ابن‌یمین، ۱۳۴۴:۵۴۴-۵۴۵)

کزّازی، ارزش زیباشناختی حسن طلب را در آن می‌داند که سخنور، خواهش خویش را به‌گونه‌ای بیان کند که از تلخی و ناگواری خواست خویش بکاهد. در این‌جا، این نکته مطرح است که اگر شاعر از ممدوح، وظیفه وحقّ خود را طلب‌کند، یعنی مقررّی، باز هم در طلب وی، تلخی و خواری وجود دارد. همچنین وی به این نکته توجّه نداشته که شاعر می‌داند، چه‌چیزی را از چه کسی و در چه‌زمانی بخواهد تا موجب خوارداشت او نشود؛ بنابراین داوری‌کردن درباره‌ی ارزش زیباشناختی حسن طلب صرفاً از نظرِ هنر کاستنِ تلخی و ناگواریِ درخواست، پذیرفتنی نیست. آن‌چه از مجموع تعاریف گذشته و کنونی درباره‌ی حسن طلبِ برمی‌آید، آن است که:الف)طلبی پوشیده و آراسته به الفاظ و معانی باشد. ب)به وجهی لطیف و طریقی شیرین، بیان گردد. پ) همراه با الحاح، اصرار، خودستایی و تهدید نباشد و شرایط بزرگداشت ممدوح حفظ گردد. ت) همراه با ایهام یا اغفال باشد و خاطر بدان متوجّه نگردد. ث)نغز و نازک و همراه با طنز و طنّازی و شیرین‌کاری باشد. ج) به‌گونه‌ای بیان شود که حالت خواری و ناگواری ازآن سلب شده باشد.

۴. ویژگی‌های حُسن طلب و دریافتی نو از آن

پس از بازبینی و نقد تعاریف حسن طلب در آثار بلاغی کهن و معاصر، باید آن را دقیق‌تر شناخت. این‌آرایه از دو بخش تشکیل شده است:«حُسن» و «طلب». پیش از این گفته شد که در برخی‌از منابع بدیع معاصر، به‌جای واژه‌ی«حُسن» از کلمات «خوش» و «نیک» استفاده شده که به باور نگارندگان نمی‌تواند در بردارنده‌ی همه‌ی جنبه‌های معنایی، ادبی و زیباشناختی «حُسن» باشد؛ زیرا واژه‌ی «حُسن» از نظر معنایی، ادبی و تاریخی، بیشترین کاربرد را در کتب بلاغی داشته و دارد؛ درحالی‌که واژه‌های«خوش»و«نیک»گستردگی معنایی و کاربردی لازم را ندارند؛ برای نمونه ترکیباتی چون «حُسن مطلع، حُسن مقطع، حُسن اعتذار، حُسن طلب و...» از گذشته وجود داشته‌اند. نکته‌ی دیگر، کاربرد واژه‌ی «حُسن» در امثال و اشعار کهن عربی و فارسی است که بار زیباشناختی این‌کلمه را برای خواننده‌ی آشنا با این مباحث، برجسته می‌کند؛ امری که در واژه‌ی «خوش و نیک» دیده نمی‌شود. ازطرفی، تغییر اصطلاحات ادبی، بدون درنظرگرفتن پشتوانه‌ی علمی و تاریخی آن‌ها تا حدّی جایز نیست. همچنین از تعاریف مطرح‌شده، نمی‌توان معیار دقیقی برای

این‌آرایه به دست آورد؛ یعنی تعاریف «آراستگی به الفاظ و معانی، پوشیدگی، لطیف و شیرین‌بودن، نغز و نازک و زیرکانه‌بودن» همه‌ی جنبه‌های هنری این‌آرایه را بیان نمی‌کنند؛ زیرا ممکن است، بسیار طلب‌هایی باشند که از این‌دیدگاه، حُسنی نداشته باشند و تنها یک مضمون ادبی به شمار بروند. از سویی، نگارندگان بر این باورند که حُسن، یک‌بیان ادبی است؛ حال، این بیان ادبی ممکن است با هریک از علوم بلاغی(معانی، بیان و بدیع)در پیوند باشد؛ یعنی گاهی امکان دارد که گوینده، جمله‌ای خبری، پرسشی و یا امری را برای طلب برگزیند(معانی)، گاه با کنایه و تعریض به کار ببرد(بیان)، گاهی با التفات و تضمین و...همراه نماید(بدیع) و در مواردی با گونه‌ی ادبی طنز و...مطرح کند؛ بنابراین، هرگاه گوینده، طلب خود را به‌گونه‌ای بیان کند که سخنش جنبه‌ی ادبی داشته‌باشد، می‌توان گفت که این‌سخن، حُسنی دارد؛ زیرا مصادیق زیبایی، آن‌چنان پیچیده و گسترده‌اند که تنها در آرایه‌های بدیعی، بازتاب نمی‌یابند بلکه در ذات سخن ادبی، زبان، موسیقی، نوع نگرش و صور خیالی آن، نمود می‌یابند؛ لذا حسن طلب با ویژگی‌های زیر، از سایر آرایه‌ها متمایز می‌شود:

الف)نیاز گوینده: بدین معنا که حسن‌طلب، بیان هنریِ یک‌نیاز است وگوینده تا نیازی نداشته باشد، آن را در کلام خود به‌کار نمی‌برد و الزامی برای آوردن آن ندارد؛ نیاز همیشه جنبه‌ی مادی ندارد و گاه عاطفی و درونی است؛ چنان‌که وقتی امیرمعزّی با یک‌زمینه‌ی نفسانی، طمع به داشتن اسب سلطان سنجر می‌بندد و مترصّد به‌دست‌آوردن آن است، با به زمین خوردن سلطان از اسب در بازی چوگان، فرصت را غنیمت می‌شمارد و این بیت معروف خود را که بدیع‌نویسان، مصداق روشن و کامل حسن‌طلب خوانده‌اند، برای امیر می‌سراید و به خواسته‌ی خود دست می‌یابد:

شاهـــا ادبـــی کن فرس بدخو را کآسیـــب رسانیـــد رخ نیکـــو را
گر گوی خطا کرد، به چوگانش زن ور اسـب خطا کرد، به من بخش او را
(معزی، ۷۱۳:۱۳۶۲)

از پایگاه برجسته‌ی امیرمعزّی نزد پادشاه کاملاً معلوم است که وی نیازی به اسب نداشته؛ بلکه آنچه او را واداشته تا این‌گونه ذوق شاعری خود را بروز دهد، نیازی درونی بوده‌است.

ب)داشتن مخاطب خاص:حسن طلب، تنها برای تأثیرگذاری بر شخصی‌خاص در کلام می‌آید. نکته‌ای که در تعاریف موجود درنظرگرفته نشده، این است‌که برای هر طلب،

شنونده و مخاطب خاصی وجود دارد و سخنور با توجّه به شخصیّت، میزان ارتباط، خصوصیات اخلاقی و جاه و منزلتی که مخاطب داشته، شیوه‌ای را برمی‌گزیده که طلب وی از یک‌دوست، با یک‌وزیر، سلطان یا سپهسالار متفاوت‌بوده‌است؛ نیز بیشتر مخاطبان شاعر، شخصیّت‌های متموّل وحکومتی بوده‌اند؛ به‌همین‌دلیل، شاعر ناگزیر به انعکاس خواست و پسند آنان در شعر بوده‌است: «برشاعر، واجب است از طمع ممدوح، آگاه بودن و بدانستن که وی را چه خوش‌آید؛ آنگه وی‌را چنان ستودن که وی خواهد که تا آن نگویی که خواهد، تو را آن ندهد که تو خواهی.»(عنصرالمعالی،۱۳۵۲: ۱۹۱)

ج)شرایط، اوضاع و احوال شاعر و جامعه: ویژگی دیگر حسن طلب، تأثیرپذیری فراوان آن از شرایط محیطی‌است. در هر دوره با توجّه به مطلوب شاعر و جایگاه او، در چگونگی بیان طلب، تفاوت‌هایی وجود دارد؛ یعنی شرایطی‌مانند اوضاع اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه بر روش بیان طلب، تأثیر داشته‌اند.

۴. ۱. حُسن طلب در نوشتار و گفتار

مواردی که به عنوان حُسن طلب درکتب بلاغی آمده، بیشتر شعر است، امّا در نثر و گفتار نیز امکان بروز دارد. می‌توان‌گفت، طلب به‌طورکلّی از نظر شیوه‌های بیان و بروز آن شامل موارد زیر است: نوشتاری(نظم و نثر)،گفتاری(کلامی و غیرکلامی: ایما، اشاره و نگاه) البتّه گاهی حضور در مکانی نیز می‌تواند حمل‌بر طلب شود، ولی آن‌چه در بدیع و این پژوهش مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته، شیوه‌ی نظم از نوع نوشتاری است. پیداست که این آرایه از اصول و موازینی سخن می‌گوید که شاعران را در طلب، ملزم به رعایت آن‌ها می‌کند؛ اصولی‌که در هر دوره، متفاوت بوده و شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هرکدام و ویژگی‌های فردی و سبکی شاعران، مانع از رسیدن بلاغیان به تعریفی‌جامع از آن شده‌است؛ زیرا برخی‌از آنان، بر اساس نمونه‌های طلب در شعر پیشینیان و معاصران، تعریفی آورده‌اند که اصول آن از جانب خودشان رعایت نشده‌است. (تعریف وطواط در *حدائق‌السّحر* در مقایسه با حسن طلب‌های وی در دیوانش از این‌نوع است.)

۴. ۲. تعریفی تازه از حسن طلب

باتوجّه به کاستی‌ها و گاه تناقض‌هایی که در تعاریف پیشین حسن طلب وجود دارد و ویژگی‌هایی که برای آن به عنوان آرایه‌ای‌خاص بیان شده، بایدگفت، تعریف زیر از

نگارندگان این مقاله، تعریفی‌جامع‌تر برای حسن طلب است؛ زیرا از یک‌سو، تناقضات تعاریف پیشین‌را ندارد، ازسوی دیگر، تمامی ویژگی‌های این‌آرایه‌ی بدیعی‌را داراست و همه‌ی شیوه‌های مورد استفاده‌ی شاعران را درخود، جای داده‌است:حسن طلب، سخنی است زیبا، ادبی و تأثیرگذار با درون‌مایه‌ی نیاز که مخاطبی‌خاص دارد. اکنون، به هرکدام از ویژگی‌های موجود در این‌تعریف اشاره می‌شود:

الف)سخن زیبا و ادبی: نیازمندی برای این‌که شنیده شود، باید بیان گردد و برای آن‌که ماندگار و موثّر باشد، باید به‌گونه‌ای متفاوت گفته‌شود؛ کاری‌دشوار که از عهده‌ی هرکس برنمی‌آید. هنر اقناع و همراه‌کردن دیگران با خود و برانگیختن حسّ شفقت، تنها از کسی برمی‌آید که با قدرت زبان، آشنایی داشته‌باشد، ادبیات را بشناسد و رمز و رازهای زبان ادبی را بداند. ازطرفی، برآوردن نیاز با زبان و بیان ادبی، نشان‌دهنده‌ی تکامل زبان است؛ زیرا در تکاملِ زبان است‌که واژه‌ها می‌توانند معانی متعدّد و گاه متفاوت داشته‌باشند؛ به‌همین‌سبب گفته‌اند: «حُسن‌السّؤال نصف‌المعروف.»(رادویانی،۱۹۴۹م: ۱۲۷) استفاده از شگردهای ادبی، احساسی وعاطفی و گاه تصویری‌کردن زبان، ساخت انشایی جملات و به‌کاربردن آن‌ها در معانی ثانوی، همه نشان‌دهنده‌ی ادبی‌بودن حسن طلب است. به‌گفته‌ی مؤلّف *قابوس‌نامه*:«...اگرحاجت بدانی‌خواستن، بی‌قضای حاجت، بازنگردی و حاجت تو روا شود.» (عنصرالمعالی،۱۵۴:۱۳۵۲)در واقع، استفاده از عناصری چون آهنگ کلام (وزن)، تاثیرگذاری آن(معانی)، همراه‌بودن با تصویر(بیان)و تازگی و آراستگی آن به لفظ و معنا (بدیع)، هم موجب ادبی‌بودن کلام می‌شود و هم باعث برانگیختن مخاطب می‌گردد؛ بنابراین، آن‌چه در نام این‌آرایه به عنوان«حُسن»آمده، معادل همین زیبا و ادبی بودن کلام است؛ ضمن این که پوشیده‌بودن، آراستن آن به لفظ و معنا و...نیز در همین‌ادبی بودن، گنجانده شده‌است.

ب)سخن تأثیرگذار: مقصود از تأثیرگذاری سخن، آن است که حُسن طلب به مقتضای حال، گفته شود و زیبایی آن باید به مقتضای حال، مورد داوری قرارگیرد؛ یعنی جایی‌که طلب شاعر برای رهایی از بند و زندان باشد، سخن وی با التماس و برای همراه‌کردن دیگران با خود است، امّا آن جا که شاعر، احساس نیاز کند، سخنش همراه با الحاح و اصرار است و جایی‌که نا امید شود، کلامش به تهدید و هجو می‌کشد. ازطرفی، اطناب یا ایجاز شعر، بستگی به همین ویژگی تأثیرگذاری دارد و شاعر بر اساس تشخیص خود، به گفته‌ی نویسنده‌ی چهارمقاله با همین‌خصوصیت، «نبض ممدوح»(نظامی‌عروضی،

۵۲:۱۳۸۵)را می‌گیرد و با هر شیوه و شگرد ادبی‌که می‌پندارد کارگر افتد، طلب می‌کند. به‌علاوه، این‌که از چه‌کسی، چه‌چیزی خواسته شود و با توجّه به کیفیّت مطلوب از کدام قالب شعری استفاده گردد و طلب در کدام بیت بیاید، همه در میزان تأثیرگذاری سخن و شکل‌گیری حسن‌طلب، دخالت دارند.

ج)سخنی با درون‌مایه‌ی نیاز: ازآن‌جا که شعر، همان‌زندگی و خواستن نیز جزئی از زندگی است، انسان بدون خواستن نمی‌تواند تلاشی داشته باشد و دست‌به خلق یا ابتکار بزند. خواستن است که انسان را به تکاپو وامی‌دارد، اندیشه‌ی او را به اطراف معطوف می‌کند و به تخیّل او پر و بال می‌دهد. گفتن و سرودن، انگیزه می‌خواهد و همین‌که انسان درخود احساس نیاز می‌کند، قدم بر می‌دارد، می‌گوید و می‌سراید؛ تا آن‌جا که اساساً خلق اثر هنری بدون نیاز امکان ندارد؛ چرا که خواستن تا هنگام مرگ، انسان را رها نمی‌کند:

جهان بسوخت حدیث نیازمندی خسرو　　خُنُک بوَد سخنی کز سر نیاز نیاید

(امیرخسرو دهلوی، ۲۸۴:۱۳۴۳)

نیز، نوشتن و سرودن، یعنی افشاکردن نیاز و یکی‌از اهداف ادبیات نیز همین بیان نیاز در پوشش لفظ و معناست. نیاز، یکی‌از جنبه‌های وجود شاعر است؛ گاه آن‌چه شاعر را به ستایش وا می‌دارد، همین نیاز است؛ یعنی نیاز او به دیگری(ممدوح، معشوق یا معبود):

سببی سازش تا شاعرِ صدر تو بوَد　　که همی شعر مرکّب نبود بی‌سببی

(سنایی، ۶۲۱:۱۳۸۸)

کشت صبر مرا نیاز عطات　　دیتِ کشته‌ی نیاز فرست

(خاقانی،۸۲۳:۱۳۹۱)

میان عاشق و معشوق، فرق بسیار است　　چو یار ناز نماید، شما نیاز کنید

(حافظ،۲۴۴:۱۳۶۲)

د)داشتن مخاطب خاص: سخن‌گفتن به امید بهره‌مندی و رفع نیاز، همواره شاعر را وا می‌دارد که از خوی وخصلت ممدوح آگاه باشد و همین‌آگاهی و شناخت، سبب می‌شود که شاعر بداند از کدام‌شیوه‌ی سخنوری استفاده کند. از آن‌جاکه در«حسن طلب»رابطه، میان یک‌فرد با دیگری است (مادح دربرابر ممدوح)شاعر همواره خود را چنان‌که می‌خواهد و نه چنان‌که هست، نشان‌می‌دهد. در واقع، شاعر نقش ممدوح را در زندگی خود، بزرگ جلوه می‌دهد و کلامش با اغراق و مبالغه همراه می‌شود؛ بنابراین، باید زیر بار منّت وی رود تا او را به یاری‌رساندن، متمایل‌تر کند. از این رو سخنش، برای

تأثیرگذاربودن، با صراحت و اظهار عجز و استمداد همراه می‌شود؛ چنان‌که در چهارمقاله آمده‌است: «...رودکی قبول کرد که نبض امیر بگرفته بود و مزاج او بشناخته؛ دانست که به نثر با او درنگیرد، روی به نظم آورد...»(نظامی‌عروضی،۵۲:۱۳۸۵)بنابراین در نظر گرفتن طبع ممدوح، در عین ادبی‌بودن کلام، کار را برای شاعر بسیارسخت می‌کند؛ زیرا شاعر، بنده‌ی ممدوح است: «و هرکه را بدو محتاج باشی، خویشتن چون چاکر و بنده‌ی او شناس که ما بندگی خدای‌تعالی‌را ازآن همی‌کنیم که ما را به وی، حاجت است که اگر به خدای‌تعالی حاجت نبودی، هیچ‌کس روی سوی عبادت خدای‌تعالی نکردی.» (عنصرالمعالی، ۱۵۵:۱۳۵۲)

۵. نتیجه‌گیری

ارائه‌ی تعریفی‌تجویزی، مبنی‌بر چنین و چنان‌گفتن بدون در نظر گرفتن عواملی چون موقعیّت کلام و متناسب ساختن سخن با آن، چگونگی به‌کارگیری زبان و سبک، شخصیّت شاعر، شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مخاطب و مطلوب، نمی‌تواند تمام جنبه‌های هنری و کاربردی حسن طلب را در بر بگیرد. ازطرفی بر اساس بررسی و تحلیل شیوه‌های هنری حُسن طلب، نگارندگان این مقاله دریافته‌اند که شاعران به اصول موجود در کتاب‌های بلاغی درباره‌ی به کارگیری و چگونگی استفاده از این‌آرایه‌ی ادبی، چندان پای‌بند نبوده‌اند؛ زیرا هریک بر اساس عوامل تأثیرگذاری که بیان شد، شیوه‌ای را برگزیده‌اند؛ شیوه‌ای که بر اساس تشخیص شاعر و تأثیرگذاری سخن می‌توانسته مؤثّرتر به نظر آید؛ آن‌گونه که گاهی یک جمله‌ی انشایی، ممکن است شاعر را به مطلوب برساند، زمانی، طنز و تعریض کارگر بیفتد و در مواردی که به شاعر و شعرش توجّه نشود، شکایت و تهدید می‌تواند تأثیرگذار باشد. از این رو، به نظر می‌رسد، به کار بردن اصولی چون: بدون الحاح و اصرار بودن، درنظرگرفتن بزرگداشت ممدوح، پوشیده‌بودن و عدم ذکر مطلوب، برای حُسن طلب در هرموقعیّت کلامی، ممکن نبوده است. ازسوی دیگر، باید مخاطب را نیز در نظر داشت؛ چون حُسن طلب به عنوان بخشی‌از شعر ستایشی، مخاطب‌گراست و شاعر هنگام سرودن، پسند ممدوح را درنظر می‌گیرد. مخاطب خاص که نگارندگان در تعریف خویش از حسن طلب بر آن تأکید ورزیده‌اند، به همین‌امر مربوط می‌شود؛ بدین معنا که شاعر در طلب، نبض ممدوح را می‌گیرد؛ سپس برپایه‌ی میزان شناخت و آشنایی‌با مقام، منصب و شخصیّت وی، تمهیدات طلب‌را ازنظر صورت و معنا

به گونه‌ای فراهم می‌کند که سخنش موثّر- تر واقع شود. ناگفته پیداست که تعریض، تهدید و هجو با توجّه به تأثیرگذاری و زمینه‌ی کلام، بر اساس مخاطب و متناسب با نوع رفتار وی، صورت می‌پذیرد؛ بنابراین حُسن طلب، یک‌پیام است که با توجّه به گوینده، مخاطب و زمینه‌ی پیام، بیان می‌شود و از این‌رو، حُسن طلب، سخنی است زیبا، ادبی و تأثیرگذار با درون‌مایه‌ی نیاز که مخاطب خاص دارد.

منابع

آخسیکتی، اثیرالدین.(۱۳۳۷). *دیوان*. تصحیح رکن‌الدّین همایون فرّخ، تهران:کتاب‌فروشی رودکی.

ابن معتز، عبدالله.(۱۴۰۲ه.ق). *البدیع*. بیروت: دارالمیسره.

اصفهانی،جمال‌الدین‌عبدالرزاق.(۱۳۶۲). *دیوان*. تصحیح حسن وحید دستگردی، تهران: سنایی.

امینی، عبدالحسین.(۱۳۷۲ق.). *الغدیر*. بیروت: دارالکتاب العربی.

انوری، اوحدالدّین.(۱۳۶۴). *دیوان*. به‌اهتمام محمّدتقی مدرس‌رضوی، تهران: علمی و فرهنگی.

بهار، محمّد تقی.(۱۳۸۶). *سبک‌شناسی*. تهران: زوّار.

بیلقانی،مجیرالدین.(۱۳۵۸). *دیوان*. تصحیح محمّدآبادی، تبریز: دانشگاه تبریز.

تاج‌الحلاوی، علی‌بن‌محمّد.(۱۳۴۱). *دقائق الشّعر*. تصحیح و حواشی سیّدکاظم‌امّام، تهران: دانشگاه تهران.

حافظ شیرازی، شمس‌الدین‌محمّد.(۱۳۶۲).*دیوان*. به‌اهتمام محمّد قزوینی و قاسم غنی، تهران: زوّار.

خاقانی شروانی، افضل‌الدّین بدیل.(۱۳۹۱). *دیوان*. به کوشش ضیاالدّین سجادی، تهران: زوّار.

الخیّاط، جلال. (۱۹۷۰). *التکسّب بالشّعر*. بیروت: دارالآداب.

دهلوی، امیرخسرو.(۱۳۴۳).*دیوان*. به‌کوشش م.درویش، تهران: جاویدان.

رادویانی، محمّد بن عمر.(۱۹۴۹). *ترجمان البلاغه*. تصحیح محمّد آتش، تهران:اساطیر.

راستگو، سید محمّد.(۱۳۷۶). *هنر سخن‌آرایی*. کاشان: مرسل.

رودکی، ابوعبدالله‌جعفربن‌محمد.(۱۳۸۲). *دیوان*. تصحیح سعید نفیسی، تهران: امیرکبیر.

زاکانی، نظام الدّین‌عبیدالله.(۱۳۸۴). *کلّیات*. تصحیح پرویز اتابکی، تهران: زوّار.
زرین‌کوب، عبدالحسین.(۱۳۸۳). *از گذشته‌ی ادبی ایران*. تهران: سخن.
ساوجی، سلمان.(۱۳۷۶). *کلّیات*. تصحیح عباسعلی وفایی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
سعد سلمان، مسعود.(۱۳۶۴). *دیوان اشعار*. به اهتمام مهدی نوریان، اصفهان: کمال.
سنایی، ابوالمجدمجدود بن‌آدم.(۱۳۸۸). *دیوان*. به‌اهتمام محمّدتقی مدرس‌رضوی، تهران: سنایی.
شمیسا، سیروس.(۱۳۸۱). *نگاهی تازه به بدیع*. تهران: فردوس.
صادقیان، محمّدعلی.(۱۳۷۸). *زیور سخن در بدیع فارسی*. یزد: دانشگاه یزد.
صالح مازندرانی، محمّدهادی.(۱۳۷۶). *انوارالبلاغه*. به‌کوشش محمّدعلی غلامی‌نژاد، تهران: قبله.
ضیف، شوقی.(۱۳۶۴). *العصر الجاهلی*. ترجمه‌ی علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: امیرکبیر.
عنصرالمعالی، کیکاوس‌بن‌اسکندر.(۱۳۵۲). *قابوس‌نامه*. غلامحسین یوسفی، تهران:ترجمه و نشر.
الفاخوری، حنّا.(۱۳۷۴). *تاریخ ادبیات زبان عربی*. ترجمه‌ی عبدالمحمّد آیتی، تهران: توس.
فاریابی، ظهیرالدین.(۱۳۸۱). *دیوان*. تصحیح امیرحسن‌یزدگردی، به‌اهتمام اصغر دادبه، تهران:قطره.
فریومدی،ابن یمین.(۱۳۴۴). *دیوان*. تصحیح حسینعلی باستانی‌راد، تهران: کتابخانه سنایی.
فشارکی، محمّد.(۱۳۷۹). *نقد بدیع*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی-دانشگاه‌ها (سمت).
القیروانی،ابی‌علی‌حسن‌بن‌رشیق.(۱۴۱۶). *العمده*. بیروت: دارالمکتبه الهلال.
کزازی، میرجلال‌الدّین.(۱۳۸۹). *زیبایی‌شناسی سخن پارسی*. تهران: مرکز.
محبّتی، مهدی.(۱۳۸۰). *بدیع نو*. تهران: سخن.
المدنی، صدرالدین‌بن‌معصوم.(۱۳۸۹ه.ق). *انوار الربیع فی انواع البدیع*. نجف اشرف: مطبعه‌النّعمان.
معزّی نیشابوری، محمّدبن‌عبدالملک.(۱۳۶۲). *دیوان کامل*. تصحیح ناصر هیری، تهران: مرزبان.

نشاط، سیدمحمّد.(۱۳۴۲). *زیب سخن در بدیع فارسی*. تهران: کتاب ایران.
نظامی‌عروضی،احمدبن‌عمر.(۱۳۸۵).*چهارمقاله*. تصحیح محمّد قزوینی و محمّد معین، تهران: جامی.
وحیدیان کامیار، تقی.(۱۳۷۹). *بدیع از دیدگاه زیبایی‌شناسی*. تهران: دوستان.
وطواط، رشیدالدین.(۱۳۶۲). *حدائق السّحر*. تصحیح عباس‌اقبال، تهران: کتابخانه سنایی و طهوری.
ـــــــــــــــ(۱۳۳۹). *دیوان*. تصحیح سعید نفیسی، تهران: کتابفروشی بارانی.
هدایت، رضا قلی‌خان.(۱۳۳۱ه.ق). *مدارج البلاغه*. شیراز: کتابفروشی معرفت.
همایی، جلاالدین.(۱۳۸۸). *فنون بلاغت و صناعات ادبی*. تهران: هما.
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی